



## اندر فضیلت ترجمه کردن قرآن

گزیده‌ای از تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم

آن است که بدانی که خدای -عز و جل- قرآن فرو فرستاد تا رسول -صلی الله علیه و سلم- بدان بترساند، و بی‌گناهان را؛ و نیز دیگر خلقان را که قرآن بدیشان رسد. چنان که خدای -عز و جل- گفت: «وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ»؛ بگوی ای محمد! که وحی فرستیدند بر من این قرآن را تا بترسانم شما را بدان، و آن کسی را که به وی رسد.

و دیگر فرمود که: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»؛ ما نفرستیدیم ترا، مگر همه مردمان را.

و نیز فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ و ما نفرستیدیم ترا، مگر آن را که تا رحمتی باشی همه خلق را.

و اندر تقریر این معنی گفت مصطفی -صلی الله علیه و آله و سلم-: «بُعِثْتُ إِلَى الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ»؛ مرا فرستیدند بر جمله سیاه و سفید، یعنی به جمله خلق.

و نیز -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: «بُعِثْتُ إِلَى الثَّقَلَيْنِ»؛ مرا فرستیدند به جمله جن و انس. و ترسانیدن عجم و آگاه کردن ایشان را به فارسی شاید کرد، ناچار بود که قرآن را ترجمه باشد به زبانی دیگر، تا اهل لغت آن را بدانند، و ترهیب ایشان بدان حاصل شود. و از بهر این معنی بود که سلمان فارسی از مصطفی -صلی الله علیه و سلم- دستوری خواست تا قرآن به پارسی به قوم خویش نویسد، وی را دستوری داد.

چنین گفتند که: وی قرآن بنبشت و

پارسی آن اندر زیر آن بنبشت، آنگه به آخر آن بنبشت: هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ؛ اینست قرآن که فرو فرستیده آمده است بر محمد صلی الله علیه و سلم.

و معلوم همه خردمندان آنست که عرب و تازی شناسان از هر گروهی اندر عدد کمتر باشند از کسانی که تازی نشناسند، و واجب آن است که دین و شریعت و معنی وحی خدای -عز و جل- با ایشان رسد، و هرگز آن تمام نیاید مگر بدان که فرمانهای خدای تعالی، ایشان را به لغتی که ایشان بدان راه برند، ترجمه کنی، تا منفعت آن اندر دو جهان با ایشان برسد که بیشترین خلق اند، و سواد اعظم اند، و به هیچ حال نشاید که ایشان را محروم گردانی. و از بهر این بود که ائمه و علمای دیانت اندر هر عصری برایشان شفقت برند، و اعتقادهای پارسی کنند، و احکام عبادات به پارسی اثبات کردند تا ایشان فرا آن راه یابند. و از بهر این معنی بود که اول و آخر این امت اجماع کردند بر آن که تفسیر قرآن به پارسی همی گویند اندر مجلسهای علم، و بر سر منبرها اندر مجامع خواص و عوام، اهل دین و دنیا. و هیچ کس روا نداشت که بدان انکار کند، بل که همگنان آن را از فرض کفایت شمردند، تا اگر همه خلق از دعوت خلق به دین و نشر آن اندر میان مسلمانان اعراض کنند، و هر کسی بر سر شغل خویش اقبال کند، همه اندر حرج باشند. و اندر برخی از احوال آن را واجب دانستند، چنان که بسیاری از اهل سنت و

جماعت گفتند که: اگر کسی «فاتحة الكتاب» نداد، و نتواند آموخت، ترجمه آن را باید آموخت، تا بدان نماز همی کند تا آن که «الحمد» بیاموزد. و گفتند که: آن اولیتر باشد از تسبیح که ترجمه آن نزدیکتر بدان، از آنچه ذکر می دیگر.

و اگر چنان بود که مسلمانان گروهی از کافران را با اسلام دعوت کنند، و ایشان گویند که: «قرآن بر ما عرضه کنید، و تفسیر آن ما را پیدا کنید، و اگر درست و راست باشد، و کتاب ما را موافق و مصدق باشد، مسلمانان قبول کنیم.» واجب بود ترجمه کردن آن، و بدیشان فرستادن؛ چنان که یاد کردیم از حدیث سلمان.

و نیز اتفاق کرده اند مسلمانان بدان که هر چه نشاید گفتن، نشاید نوشتن. مقرر شد بدین جمله که یاد کردیم فضیلت ترجمه کردن قرآن، و معلوم شد که اندر حالی، فرض کفایت است تا معظم خلق محروم نگردند از منفعت کتاب خدای عز و جل. و اندر حالی، از جمله فرض اعیان است، چنان که یاد کردیم. و چیزی که آن را اندر دین مسلمانان این محل بود، که آن را یاد کردیم، انکار نکرد بدان مگر کسی که غافل بود از اصول شریعت، و یا ملحدی که نخواهد که دین ظاهر گردد، و هر کسی بدان راه یابد، تا وی از آن الحاد خویش متمکن باشد، و به فریفتن ضعیفای اهل دیانت راه یابند. «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِنَّ يَئُتَمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»...